

خود میرود بیل سواری شاه در سرا پرده مهابت خان فرود آمد  
 نور جهان همینکه از گرفتاری شوهرش آگاه گردید قسمی پریشان و مضطرب  
 گشت که مزیدی بر آن منصور نیست ولی ما تندها را نمانی و دلاوران انگشت شمار  
 که در حوادث خود را نیازند ابتدا خود را بناخته در صد چاره بر آمد و چون دید  
 که رسیدن شاه میسر نیست شخصاً برای چاره جوئی دست و پا نمود و چون مهابت خان  
 بمسئله فزاین بل سپرده بود که نگذارند کسی از انسوی بل بدینسوی آید ولی رفتن  
 بدان سوی آزاد است نور جهان بالباس مبدل بدان سو رفته برادرش آصفخان  
 و سایر سران سپاه و بزرگان دربار را توییح و ملامت نمود که بی حسی و لاقیدی تا  
 این پایه هم میشود که شاه و ولینعمت شما را در برابر چشم تان اسیر نمایند، و خبر دار هم  
 نشوید انگاه بفکر نجات شوهرش افتاد

بقیه دارد

بقیه از شماره قبل

## ( تاریخ جغرافی )

§ در دوره اسلامی §

دیگر از کتبی که در ایشاب تألیف شده کتاب المسالك والممالك تألیف  
 ابی العباس احمد بن محمد طیب سرخسی متوفی بسال ۸۹۹ میلادی است .  
 عبد الله بن عبدالله مشهور به ابن خردادبه نیز کتابی بنام المسالك والممالك  
 نوشته و کتاب مزبور خیلی شبیه به کتاب « نزهة المشتاق » شریف ادرسی  
 است که در شماره های قبل اسمی از آن برده شده و در محل خود باز  
 بشرح حال آن خواهیم پرداخت . کتاب ابن خردادبه از کتاب ادرسی  
 کوچکتر است و بفرانسه هم ترجمه شده و در سال ۱۸۶۵ در پاریس بطبع  
 رسیده است و متن عربی آن هم بنظارت مسیوده جوجی در کتابخانه جغرافی  
 طبع شده . ابوالقاسم محمد بن حوقل بغدادی هم کتابی بهمین نام تألیف  
 کرده . کتاب ابن حوقل اگر از بعضی تصرفات و زوایدان صرف نظر  
 شود خیلی شبیه به مسالك الممالك اصطخری است این کتاب نیز در جماعه  
 کتب کتابخانه جغرافی بطبع رسیده و بزبان انگلیسی هم ترجمه شده و  
 ترجمه مزبور بسال ۱۸۰۰ در لندن طبع نموده اند . قسمتی که مخصوص  
 افریقا است بفرانسه ترجمه شده و در ۱۸۴۲ در پاریس بطبع رسانیده اند

قسمتی که راجع بیارم بوده باز در ۱۸۴۵ در پاریس طبع شده . ابن حوقل مثل اصطخری و مسعودی و مقدسی خود برای کسب اطلاعات مسافرت‌های زیادی نموده و آنچه در کتاب خود نگاشته همه از روی تحقیق و اطلاع بوده و نقشه‌هایی نیز بکتاب خود ضمیمه کرده که هر اقلیم یا مملکتی را با کوه‌ها و دره‌ها و رودخانه‌ها و دریاها و جزایر و طرق و شوارع آن بدرستی نشان داده است .

### مقدسی

ابو عبد الله محمد بن البشاری معروف بمقدسی از جغرافی‌نویسان مشهور قرن چهارم اسلامی است مشارالیه بعد از تکمیل تحصیلات و اطلاع بر کتب متقدمین چون بفسکر تألیف کتابی در این باب اقتاده خود بمسافرت پرداخته و اغلب ممالک اسلامی را سیاحت نموده پس از تکمیل سیاحت و انقضای چهل سال از عمرش کتابی بنام « احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم » تألیف نموده که میتوان در فن خود بی نظیر دانست .

مقدسی علاوه بر وصف هر مملکت و تقسیم بندی آن و ذکر جبال و انهار و طرق و شوارع و عادات و اخلاق اهالی و لهجه‌های مختلف يك مملکت مبنای عظیمه هر شهر را وصف نموده و صادرات و معادن و صنایع و زراعت آنجا را شرح داده است .

ابتدا در اول هر فصلی با عبارتی مسجع کلیات اوصاف يك نقطه را میگوید و سپس به عبارتی سهل و ساده جزئیات اوضاع آنجا را مینویسد. مثلاً راجع بخوزستان ابتدا چنین گوید : اقلیم ارضه نحاس و نیاته الذهب ، کثیر الثما و الارزاز ( ارزاز جمع ارز یعنی برنج است ) و القصب ( نیشکر ) و فيه الانجاص و الحبوب و الرطب و الاترنج الفائق و الرمان و العنب نریه طیب انهاره عجیبه بزه الدیاج و الخبز و الرقاق من القطن و القز معدن السكر و القند و الحلواء العجیبه . تا آنکه میگوید بها معادن النفط و القار و مزارع الریاحین و الاطیار ، و بعد از تمجید زیاد دیگر گوید فما احله من اقلیم لولا اهله و ما احسن قصباته لولا مصره ، لانه یعنی اهوازه زیله دنیا و اهله فمن شر الوری و بعد از آنکه مقدار زیادی اخلاق اهوایها را نکوشت میکند و از سایر اوصاف آنجا سخن میراند اسمی از نوش برده بعد از وصف موقع و نقطه شهر میگوید : در آنجا نیشکر زیاد است و شکر زیادی بعمل میاورند .

و بخلاف اهواز از مردمان شوش تمجید کرده میرساند که دارای علماء و فضلاء زیادی بوده و میگوید عموماً خیلی مذهب هستند ایکن علماء و مشایخ دارای هیبت و احترامی نیستند و اغلب اوقات مردم برقص و سماع میگردند ،

بعد عطف عنان بجانب شهر کرخه مینماید ولی میگوید بعد از تسلط اگراد بر این شهر از آبادی آن کاسته شده سپس نامی از شگر و شگرزار آنجا برده میگوید غالب شگر خراسان و خیال از آنجا ست و مذهب آنها مذهب سنت و جماعت است از آنجا به دورق رفته بعد راجع به عبادان صحبت میکنند . در آنجا انسان بیک مطالب مهمی بر میخورد که زبان اهالی بصره در آنوقت فارسی و سکنه آنجا عجم بوده اند چنانکه گوید : « و من جعل عبادان من هذه الكورة و انما هی من العراق فانما جعلناها من هذا الاقليم لانفاقهم فی اللسان و لان لها نظائر فی هذا الاقليم فی القافية الاتری انك تقول عبادان مثل ما تقول باسپان ، میراقیان ، البدان ، فالجواب اما انفاقهم فی اللسان فلیس بحجة لان سواد البصرة كلهم عجم و از این کتاب کاملاً استنباط میشود که زبان عامه اهالی بصره و خوزستان فارسی بوده و معلوم میشود که بعدها در از مهاجرت قبائل عرب ، زبان عربی در بصره و قسمتی از خوزستان رایج شده (۱) چنانکه در باب لهجه اهالی خوزستان گوید « در اقلیم عجم فصیح تر از زبان آنها نیست و اغلب فارسی را با عربی ممزوج کنند مثلاً میگویند این کتاب و صلابتن و این کار قطعاً کن و بهتر وقتی فارسی را تکلم میکنند که

(۱) علاوه بر این حکایت گرفتاری زیاد بن مفرغ شاعر در بصره که عباد بن زیاد والی سیستان و سایر آل زیاد را هجو کرده بود و اینکه روزی ابن زیاد او را نبیذ شیرین با شبرم آمیخته بنوشانید و چون طبیعتش روان شد گربه ای و خوگی و سگی با او در یک بند بستند و او را با این حال در گوجه های بصره میگردانیدند و کودک در قفای او فریاده میزدند و بفارسی می گفتند چیست ؟ او نیز بفارسی میگفت : آست نید است عصارات زبیبست

سمیه روسیذ است

ثابت میکنند که در آنوقت زبان اهالی بصره فارسی بوده است (۲)  
 (۲) هر کس میخواهد بر کم و کیف این حکایت و مذاکره آن مطلع شود رجوع کند بمقاله که آقای میرزا محمد قزوینی در مجله کاوه سال نخستین (ایام جنک عمومی تا شماره ۳۵

بهری منتقل میشوند و بزرگ از دوزبان صحبت کنند تصور میرود که دیگری را نمیدانند تا میگویند بجای بشنو بیخوش استعمال میکنند .

سپس بذکر طرق و شوارع پردازد و گویند در قدیم مردم مجبور بودند که از اهواز ابتدا بوسیله رود خانه بدریا روند و از آنجا وارد دجله شده به ابله روند این راه هم خطرناک و هم بر زحمت بود تا عضد الدوله نهری عظیم از اهواز نادجله بطول چهار فرسخ حفر نمود و امروزه راه مردم از آن نهر است: راجع بفارس باز خیلی مفصل مینویسد و ما فقط قسمتهای کوچکی از آن استخراج کرده محض نمونه مینویسیم

چنان که شیوه اوست ابتدا با همان عبارت مسجع مثل دیباچه کتاب فارس را بطور کلی وصف مینماید و خیلی تمجید کند چنان که گویند هیچ اقلیمی را مثل فارس شبیه بشام ندیدم که دارای گوه های سبز و خرم و میوه سرد سبزی و گرم سبزی باشد ولی میگوید ظلم و تعدی در این اقلیم از هر جا زیاد تر است ، و مینویسد که کیش زردشتی و آتشکده ها در این اقلیم زیاد و علنی است ، سپس مثل سایر اقلیم بنقشه فارس اشاره میکنند و میگویند «این شکل» لیکن در نسخه مطبوع نقشه وجود ندارد و گویا نسخ چون توانسته اند نقشه را ترسیم کنند از آن صرف نظر کرده اند . بعد از آنکه شهرها و قصبات فارس از قبیل فسا ، شاپور ، نوبندگان ،

دارابجرد ، و سیراف و ارجان و اصطخر و گور ( فیروزآباد ) و کاریان ( ۱ ) را اسم میرد و شرحی از معدن حومیاء داراب مینویسد بذکر شیراز پرداخته ، از تسکی شهر و کوه ها و شیوع قحشاء و بی اعتنائی مردم بعلم و عطاء و اهل فضل شکایت میکند ، و میگوید گه شیراز از حیث موقع و تسکی خانه و گوچه به دمشق شباهت دارد و از جمله چیزهایی گه مینویسد این است که مالیات های سنگینی بر دکانین وضع نموده اند و هیچ مالی بدون جواز از شهر خارج نمیشود و پس از ذکر بسیاری از معایب شیراز آب و هوای آنجا را تمجید مینماید و میگوید که آب جاری آن شیرین و گوارا است و چاه های آن گم عمق و شیرین ولی سنگین است و طوری که مینویسد

( ۱ ) مینویسد کاریان دارای آتشکده ایست که خیلی آنرا محترم دانند و آتش آنرا محض تبرک باقطار برند ، کاریان از قراء بلوک بید شهر لارستان است در قدیم قصبه آبادی بوده ولی فعلا قریه محقری است

تجارت شیراز در آنوقت ترقی داشته و مردم آن شهر مشغول بوده اند بعد از آن از مهمان دوستی و غریب نوازی شیرازیها سخن میراند سپس بعضی از مبانى آنجا را وصف میکند چنانکه میگوید تالی مسجد شیراز در هفت اقلیم نیست و آنرا به مسجد الاقصی تشبیه میکند و کتابخانه و مریضخانه عضالدوله را شرح میدهد و مخصوصاً کتابخانه را خیلی خوب وصف مینماید .

سپس دروازه های شیراز را اسم برده و طوری که مینویسد در آنوقت شیراز هشت دروازه داشته است بعد میگوید بهترین آبهای شیراز قناتی است که از جویم (۱) میاید و ابتدا وارد خانه عضالدوله میشود ، عضالدوله يك محله بر شیراز افزوده و بازار وسیع و قشنگی در آن ساخته ولی بعد متروک مانده است . سپس مجمعی از اوضاع فسا مینویسد و میگوید در این اقلیم بهتر و پاکیزه تر از فسا جایی نیست و مردمی بخوبی مردم فسا در هیچ جایافت نمیشوند و میوه های آنجا هم نظیر ندارد ، ناحیه فسادارای شهر بزرگی است که بازار آن عموماً از تخته ساخته شده و مسجد جامع در وسط بازار از آجر ساخته اند

جامع فسا از جامع شیراز بزرگتر و دارای دو صحن است و بشکل جامع دار السلام ( بغداد ) ساخته شده خوبی و فراوانی نعمت بوصف نیاید . بعد بوصف شهر جور ( فیروز آباد ) میردازد و پس از تمجید از آب و هوا و ذکر مناره و قلعه وسط شهر و آب آشامیدنی آنها میگوید اسم این شهر بفارسی گور بوده و چون عضالدوله بدانجا میرفت میگفتند شاه بگور رفته است عضالدوله این را بد دانسته ، آنرا فیروز آباد نامید خلاصه بعد از آنکه شهر های زیادی از فارس میشمارد در صفحه ۴۶۲ بصادرات شهر های فارس اشاره میکند میگوید ، از ارجان ( بههان فعلی ) شیره و صابون و انجیر و زیتون و هوله های خوب و پارچه های کند کبه و بر بهار صادر میشود و از سنسز ؟ پارچه هائی شبیه بقصب که شاید از کتانی گه از مصر وارد میمانند ساخته میشود ولی امروز ها بیشتر از کتانی است که در خود انجا بعمل میاورند ، از سیراف هوله و مروارید و لنگ های کتانی و ترازو و بر بهار ، و از دارا بجرد هر چیز خوب و نفیس صادر میشود منجمله قالبهای نفیس ، و برده های سوزن جرد ؟ و قمش فراوان و خرما

(۱) نمیدانم مقصود کدام جویم است

و شیر و زنبق . از فرگت شیره و خرما و مشک و دول و باد بزن  
از جهرم قالی و سقوروانماط ؟ محکم از شیراز باوجه های برکات ؟ گه  
در هیچ جا نظیر ندارد ر منیرات گه باوصف نازکی و لطافت خیابی با  
دوام است ، و پرده های نیکو و خز و دیباج و قصب از فسا پارچه های  
خز که باطراف و اکتاف عالم برند و پارچه های نازک و لطیف دیگر و  
انماط ؟ و هوله و منیرات گه شیه بمنیرات اصفهان است و وشی ؟ و پرده های  
قیمتی و فرشهای گران بها و پرده های ابریشمی و عصفرو خرگاه های خوب  
و لنک و دستمال های عالی و غیره خلاصه چیزهای زیادی گه مابه ملاحظه اختصار  
از ذکر همه صرف نظر مینمائیم از محصولات و ضایع فارس ذکر میکند مثلا  
میگوید از شاپور ده قسم روغن خارج می شده ، از قبیل روغن بنفشه ، نیافر  
نرگس ، گارده ، سوسن ، زنبق ، مرسین ، مرزنجوش ، بادرننگ ، نارنج ،  
از کازرون پارچه های قصب و دیبقی .

در صفحه ۴۴۳ از معادن فارس صحبت میکنند و در ۴۴۴ به سد  
رودخانه بند امیر اشاره مینمایند و میگوید که عضدالدوله رودخانه بین اصطخر  
و شیراز را سد انداخته و شالوده سدمذکور از سرب ساخته است آنکه شرحی  
از آبادی و وصف جلگه اصطخر بیان میکند ، و در صفحه ۴۴۸ باز مینویسد  
که فارس مرکز ظلم و جور است و میگوید که در کتابی از کتب کتابخانه  
عضدالدوله خواندم گه اهل فارس از تمام نقاط نسبت بسطان مطبوعتر و در  
تجمل ظلم و جور صابرتر و نفوس آنها ذلیل تر است ، اهل فارس هیچ که  
طعم عدل و داد را نچشیده اند در صفحه ۴۵۱ راجع بخراج فارس مینویسد:  
خراج این اقلیم همه یکسان نیست ، در شیراز از هر جریب گندم و جو  
یکصدو نود درهم میگیرند و از ارطاب ؟ (۱) و فالیز کاری جریبی ۲۳۷  
درهم ، از پنبه ۲۵۶ درهم و چهار دانق ، از رزستان ۱۴۲۵ ، جریب بزرگ  
۷۰ ذرع شاهی است و ذرع شاه هفت قبضه است ، بعد تفصیل خراج کوار  
و اصطخر و نقاط دیگر مینویسد آنکه در صفحه ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶  
بعد از خاتمه اوصاف فارس بذکر گرمان پیردازد

از سایر ایالات ایران نیز مفصلا سخن رانده ولی ما محض نمونه

بقیه دارد

شمه از اوضاع فارس ایراد نمودیم

(۱) اگر مقصود جمع رطب است که در شیراز رطب بعمل نیاید

ممکن است که راجع بنواحی شیراز باشد